

مردم

آموزش ابتدایی یا عالی؟

● مدرسه به صورت مدرن در ایران از زمان قاجار شکل گرفت. قبل از آن آموزش در مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی ایران فقط در سطحی بود که افراد خواندن و نوشتن و حداکثر احکام دینی را بیاموزند. این مسئله موجب می‌شد به نیازهای روز جامعه مانند صنعت، کشاورزی، پزشکی و علوم نظامی توجه چندانی نشود. حال آنکه در اروپا، وقوع رنسانس و انقلاب صنعتی در قرن هجدهم و نوزدهم و پیشرفت روزافزون اروپایی‌ها در علوم جدید موجب شد تا آنان به برتری چشمگیری در صنایع جدید و احداث کارخانه‌ها و ادوات جنگی دست یابند و این موضوع باعث نگرانی و چاره‌اندیشی دولتمردان ایرانی شد. اولین مدارس نوین در ایران از دوران محمدشاه قاجار شکل گرفتند. در حین و بعد از انقلاب مشروطه، تأسیس دانشگاه نیز به یکی از خواست‌های مهم روشنفکران و تصمیم‌گیران کشور تبدیل شد. پیشنهاده اولیه تأسیس دانشگاه تهران را اسماعیل سنگ در سال ۱۳۰۵ داد و پس از انجام مطالعات اولیه‌ای که عیسی صدیق انجام داد، در سال ۱۳۱۳ خورشیدی دانشگاه تهران به دستور رضاشاه پهلوی تأسیس شد؛ اما قبل از آن بحثی دامنه‌دار بین روشنفکران و نمایندگان مجلس درباره اولویت آموزش ابتدایی یا آموزش عالی درگرفت. شهریور ۱۳۰۴، مجله آینده به مدیریت دکتر محمود افشار، پرسش‌هایی را با عنوان «اقتراح» مطرح کرد و از خوانندگان خواست تا برای این پرسش‌ها پاسخ بنویسند. یکی از این سه پرسش این بود: «تعلیم ابتدایی یا تعلیم متوسط یا عالی؟ به عقیده شما با وضع امروزه ایران (بی‌پولی – بی معلمی – بی کتابی – اداره‌بازی – احتیاجات امروزه و آینده و غیره و غیره) آیا بهتر است تعلیمات ابتدایی را توسعه داد یا تعلیمات متوسط و عالی را؟». در شماره‌های آتی (۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱)، پاسخ‌هایی که به این پرسش برای مجله ارسال شده بود، منتشر شد. اولین پاسخ را در شماره سوم، مهرماه ۱۳۰۴، حسن تقی‌زاده نوشت و در شماره‌های شش و هفت (دی و بهمن ۱۳۰۴) دو یادداشت دیگر از تقی‌زاده در پاسخ به این پرسش به چاپ رسید. در شماره پنجم (آذرماه ۱۳۰۴) یادداشتی از میرزا عیسی‌خان صدیق و پاسخی از دکتر حسن شرف‌نقیسی در شماره هشتم (اسفندماه) منتشر شد و دست آخر سه یادداشت با عنوان «هم تعلیم ابتدایی هم معارف عالی» از میرزا ابوالحسن‌خان فروغی در شماره‌های نهم، دهم و یازدهم به چاپ رسید. این چند یادداشت به همراه مقدمه برخی توضیحات به‌تازگی در کتابی با عنوان «اقتراح تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی»ه منتشر شده است. این کتاب از مجموعه کتاب‌های «تاملات صاحب‌نظران ایرانی در باب آموزش عالی» در انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی است که در باب تجربه دانشگاه و علم در ایران تدوین و منتشر می‌شود. این مجموعه کتاب‌ها، حاصل ایده‌های استادان در قالب مقاله، جستار و گفت‌وگو هستند که تحلیل‌های آنها درباره وجوه مختلف دانشگاه در ایران را در بر دارد.

قاسم زائری که آماده‌سازی و بازنویسی این کتاب را برعهده داشته، در پیشگفتار خود بر این کتاب می‌نویسد: نهاد «آموزش» در ایران از دیرباز دو رکن اصلی داشته است؛ یکی آموزش عملی در قالب روابط استاد – شاگردی و دیگر آموزش نظری خارج از روابط عملی و متمرکز در نهادهای آموزشی انفکاک‌یافته. در اولی، آموزش، بخشی از و درون زندگی روزانه افراد و نه منفک از آن، و در دومی آموزش، امری جدا از زندگی روزانه و مختص به افرادی است که در مکانی با نظامات و ترتیبات مشخص، مخاطب آموزش قرار گرفته‌اند. به‌طور عمومی، هم در آموزش عملی و هم در آموزش نظری، به نظر می‌رسد که حکومت‌ها وظیفه‌ای برای خود تعریف نکرده‌اند؛ هرچند در دوره‌های رونق اقتصادی و تأمین امنیت عمومی، دولت‌ها برای گسترش کارگاه‌ها یا بازارهایی که در آن آموزش عملی صورت می‌گرفته و نیز در ساختن مدارس با دارالعلم‌هایی که عمده آموزش نظری از طریق آنها صورت می‌گرفته، مداخله می‌کرده‌اند. نوعا نهادهای عمومی به‌ویژه نهاد دین و نیز بازار، متولی گسترش نهادهای و مراکز آموزشی خصوصا نظری بوده‌اند. این، نظمی است که کمابیش از دوره ایران باستان و به‌خصوص در کل دوره اسلامی در ایران رواج داشته و در دوره صفویه صورت‌بندی خاصی و منحصربه‌فرد خود را در قالب آموزش‌های عملی پیش‌واری حرفه‌ای، به‌ویژه با بازساختاریابی نهاد «صف» و نیز تأسیس حوزه‌های علمی دینی و نیز مکتب‌خانه‌ها پیدا کرده است. پیدایش سنت‌های فلسفی، رشد نظام‌های الهیاتی و مکتب کلامی و پیشرفت‌های دانش‌های پایه و تجربی نظیر فیزیک، نجوم و شیمی یا پزشکی، همگی در همین نظام آموزشی و علمی محقق شد.

اقتراح تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی

باز نویسی: قاسم زائری

ناشر: پژوهشکده

مطالعات فرهنگی و اجتماعی

نشست نقد و بررسی کتاب «اقتراح تعلیم ابتدایی

یا تعلیم عالی (مجله آینده ۱۳۰۵-۱۳۰۴)» که از سوی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر شده است، هفته گذشته در محل این پژوهشکده برگزار شد. در این نشست ابتدا قاسم زائری، گردآورنده و نگارنده کتاب، درباره چرایی انتشار این اثر صحبت کرد. در سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵ اقتراحی در مجله آینده و برخی مجلات دیگر درباره آموزش ابتدایی و آموزش عالی مطرح شد که در سال‌ها و دهه‌های بعد محققان مختلفی به آن رجوع کرده‌اند. عمده کاری که نگارنده در این اثر دنبال کرده، برجسته‌سازی این اقتراح و توجه به آموزش عالی است و در همین زمینه مقدمه‌ای نیز بر کتاب نوشته که دو هدف دارد؛ نخست اینکه این اقتراح را به‌مثابه متنی که در یک لحظه تاریخی معین ظهور پیدا کرده، برجسته کند و دوم اینکه توضیحی درباره محتوای این اقتراح بدهد؛ اینکه چه کسانی در این اقتراح شرکت کرده و چه دیدگاه‌هایی را در مورد تعلیم عالی با تقدم و تأخر آن نسبت به تعلیم ابتدایی مطرح کرده‌اند. در ابتدای دوره رضاخان که بحث نوسازی دولت و جامعه در ایران مدنظر نخبگان قرار می‌گیرد، دو راهبرد اصلی مطرح می‌شود؛ یکی نوسازی به واسطه آموزش و دیگری نوسازی با اعمال زور. در مجلات آن زمان مشخصا در این مورد بحث می‌شود. برخی بر این نکته تأکید می‌کردند که زمان بازدهی حوزه آموزش طولانی است و نمی‌توانیم صبر کنیم تا نسلی تربیت شود که بخواد در نوسازی مؤثر باشد و به‌همین خاطر ایده نوسازی از بالا با اعمال زور را مطرح می‌کردند. گروه دیگر معتقد به نوسازی به واسطه آموزش بودند. نویسنده تلاش کرده در این گروه اخیر، دیدگاه ابوالحسن فروغی (برادر محمدعلی فروغی و از مؤسسان مدرسه عالی دارالمعلمین) را از دیگران متمایز کند و به نقد دیدگاه «غرب‌گرایانه» حسن تقی‌زاده پرداخته است. در ادامه جلسه، ابراهیم توفیق و رضا ماهوزی به نقد و بررسی محتوای کتاب و مقدمه نگارنده پرداختند و در انتها پرسش و پاسخ با حضور شرکت‌کنندگان در جلسه حضوری و مجازی برگزار شد. آنچه در ادامه می‌خوانید، مشروح سخنانی ابراهیم توفیق در این نشست است.

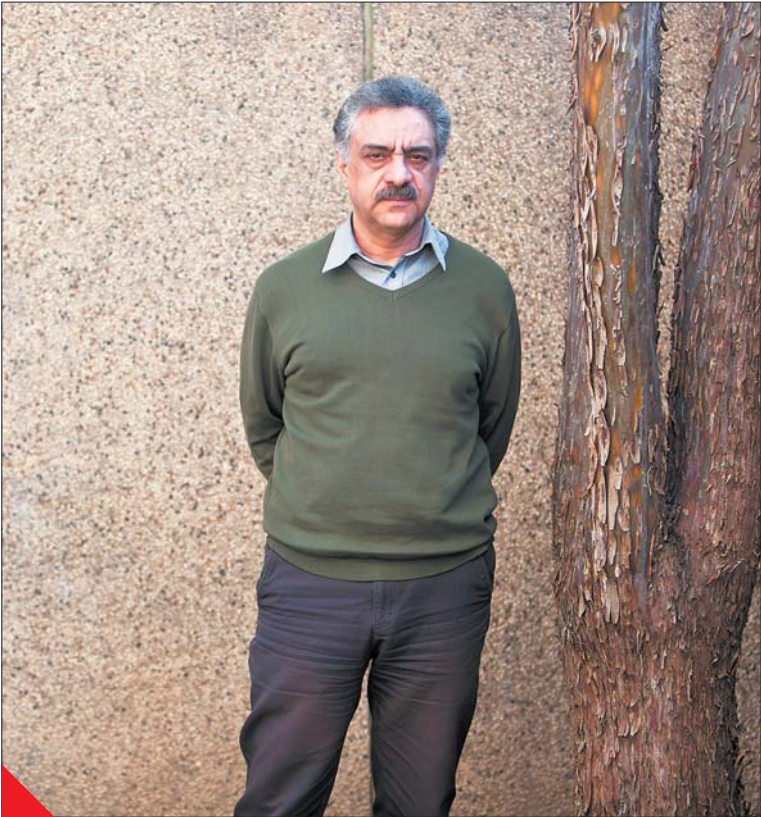
جمع‌آوری اسناد مربوط به این اقتراح از سوی دکتر زائری برای من این امکان را فراهم آورد که بتوانم مجموعه این بحث‌ها را در یک اثر جمع‌آورده مطالعه کنم. ایشان در مقدمه با ارجاع به پاسخ‌های اقتراح، تفسیری از خود ارائه داده‌اند. من با این قرائت موافق نیستم و مشکل‌های متعددی با آن دارم. اگر بخوام در یک جمله صورت‌بندی کنم، به نظر من مقدمه ایشان یک تفسیر «حال‌گرایانه» است؛ او گفت‌وگویی است که در بحث مجله آینده در سال‌های مهم ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ که حکومت پهلوی شکل می‌گیرد، آمده است. من می‌خواهم تقی‌زاده را برجسته کنم. مدت‌هاست با این ایده درگیرم که به تقی‌زاده جفا کرده‌ام و آن تصویری که از او دارم، نارواست. وقتی این مقدمه را خواندم، دوباره این حس در من تقویت شد که تصویری که از تقی‌زاده داده می‌شود، جقدر اشتباه است. بحث من این است که در آن بستر تاریخی، طرح مسئله اصلی مربوط به وضعیت را به‌طور مشخص تقی‌زاده انجام می‌دهد، نه ابوالحسن فروغی.

نقدی کلی که به مقدمه دارم، این است که حال‌گرایانه (Presentist) است. چیزی را که الان دعوی‌ای ماست، می‌برد به یک مقطع تاریخی که دعوایش هنوز این نیست. ممکن است نشانه‌ای ببینید از دعوی‌ای که امروز وجود دارد؛ مثل بومی‌سازی، دعوی‌ای شرق و غرب و مجموعه کلیدوازه‌هایی که ذیل این تفسیر قرار می‌گیرد. ممکن است ردپایی از اسلام‌ مجادله امروزی را که به‌خصوص بعد از انقلاب این اشتراکات فرهنگی برجسته شد، در آن زمان هم ببینید؛ ولی به نظر من زمان اصلا مسئله این نبود. ردپاهایی وجود دارد ولی این ردپاها ضمن اینکه ممکن است شباهت‌هایی بین این جمله یا آن جمله وجود داشته باشد، هنوز نسبیتی ندارند با آن چیزی که امروز مواجه هستیم. حتی شاید بشود نشان داد که تولد آن چیزی که ما اینجا با آن مواجه هستیم، باید کاری دربارش کرد. ما افتد. چرا؟ من تمرکز را می‌گذارم روی فروغی و تقی‌زاده. طبعا عیسی صدیق، نفیسی و… هم خیلی مهم هستند؛ ولی چون نویسنده این تقابل را برقرار کرده که تقرب ذهن صورت بگیرد، من هم روی این دو نفر متمرکز می‌شوم. در این دو نفر اشتراکاتی وجود دارد و آن اشتراکات بنیادین هستند. همه آنها و باید کاری دربارش کرد. خاص از ایده ترقی حرکت می‌کنند؛ یعنی آن چیزی که به هم متصل‌شان می‌کند، ایده ترقی است. این ترقی در غرب اتفاق افتاده، در اروپایی که با آن مواجه هستند. در واقع مرکز عالم فرنگ است. در این مورد مطلقا تفاوتی بین آنها وجود ندارد. از آنجا دارند به وضعیتی نگاه می‌کنند که موجب افتاده است. روی این زمین که شما به‌درستی مطرح کردید که شاید این تقابل را بشود در آن بازه زمانی در آغاز سده مطرح کرد که آموزش و تربیت ملت در درجه اول اهمیت قرار دارد، نه با ضرب و زور این کشور را به قافله تمدن رساندن. بر سر اینکه باید به قافله تمدن رسید، این دو نفر با هم اشتراک دارند و بر سر اینکه در غرب این ایده اتفاق افتاده و ما ناچاریم با آنجا مواجه بشویم، اتفاق نظر وجود دارد. عیسی صدیق در بحث خود چیزی را برجسته می‌کند که به همان صورت باقی مانده است. یک جمله معروف از تقی‌زاده از بستر خود خارج می‌شود که ما باید از سر تا پا، روحا و جسما مثل اروپا بشویم. این را برجسته می‌کند و من می‌زن در صورت تقی‌زاده و با آنجا به بعد هم این گرفته‌ایم و زده‌ایم بر سروصورت تقی‌زاده.

اندیشه

ابراهیم توفیق در نشست نقد و بررسی کتاب «اقتراح تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی»

بازنمایی جمهور مردم در سازمان دولت



عکس: ژولوف رشیدی

در واقع در سروصورت رویکردی که از دهه ۱۳۴۰ به بعد شکل گرفت؛ یعنی از زمانی که بحث بازگشت به خویشتن، غرب‌زدگی و… مطرح شد، از آن به بعد جبهه‌بندی‌ای امکان‌پذیر شده که فرا افکنده شده به خود لحظه تاریخی که اینها دارند در آن بحث می‌کنند. برای همین می‌گویم یک بازمانبی اینجا وجود دارد که در قرائت شما هم دیده می‌شود. در اینجا آن وقت شباهت‌ها نادیده گرفته می‌شود. گویا ما تقی‌زاده‌ای داریم که می‌خواهد کشور را غرب‌گرایانه، جسما و روحا تبدیل کند به اروپا و هیچ عباتی به آنچه خود ما داریم، یعنی این تمدن تاریخی ایران، در ذهن او نیست و می‌خواهد سر تا پا را فرنگی کند. نقطه مقابلش کسی را داریم که از یک سنت دفاع می‌کند؛ از یک سنت شرقی و اسلامی و ایرانی و می‌گوید اگر ما می‌خواهیم به ترقی هم برسیم، باید از پیوندادن این دو به وجود بیایید. این تقابل، تقابل درستی نیست؛ چون در تقی‌زاده هم شما نقطه مقابلی در این موضوع نمی‌بینید. او دارد

و وضعیتی حمله می‌کند که در آن عقب‌ماندگی ممکن شده، او می‌گوید اگر ما یک سنت دفاع می‌کنند؛ از یک سنت شرقی و اسلامی و ایرانی و می‌گوید اگر ما می‌خواهیم به ترقی هم برسیم، باید از پیوندادن این دو به وجود بیایید. این تقابل، تقابل درستی نیست؛ چون در تقی‌زاده هم شما نقطه مقابلی در این موضوع نمی‌بینید. او دارد و وضعیتی حمله می‌کند که در آن عقب‌ماندگی ممکن شده، او می‌گوید اگر ما یک فضای گفتمانی بحث می‌کنند که فروغی هم در آن فضا بحث می‌کند. تقی‌زاده و فروغی در یک فضای گفتمانی قرار دارند و در واقع تفاوت ویژه‌ای با هم ندارند.

اعاده حیثیت از تقی‌زاده
من قدری اشتراکات را برجسته کردم تا برسم به نقاط افتراق بین این دو. اگر این اشتراکات وجود دارد، یعنی نمی‌شود تقی‌زاده را متهم به غرب‌زدگی کرد و فروغی را مثلا حامل گفتمان بازگشت به خویشتن که در دهه ۴۰ می‌فردید، شایگان و… شروع می‌شود. ما هنوز با چنین تئیی در فروغی مواجه نیستیم. چنین دعوایی هنوز به هیچ شکل حضور ندارد. چه دعوایی وجود دارد؟ زمینه چیست؟ سر چه چیزی دارند دعوا می‌کنند و چگونه می‌شود نقاط افتراق‌شان را استخراج کرد؟ به نظر من اینجا از نوع طرح مسئله تقی‌زاده شروع کنیم و انقلاب فرهنگی برجسته شد، به این پایان می‌برد. او که

سه‌گانه‌ای که در پاسخ به این اقتراح نوشته، بحثش را با مشروطه تمام می‌کند و نقطه تعیین‌کننده بحثش این است که با وجود اینکه چه کسی کجا ایستاده، اصولا این بحث امکان‌پذیر شده؛ چون انقلاب مشروطه اتفاق افتاده است. من قدری جفاکاری در مقدمه کتاب دیدم. در صفحه ۳۹ مقدمه می‌گوید فروغی دارد توجه می‌دهد نسبت به مسئله مستبد منور (رضاشاه)، یعنی کسی که دارد به قدرت می‌رسد یا به قدرت رسیده و الان دارد شاه می‌شود. جالب است که شما یک جمله از فروغی بیرون می‌کشید و این لحظه را برجسته می‌کنید؛ ولی کل بحث مفصل تقی‌زاده را دقیقاً هیچ چیزی جز این را نمی‌گوید، مطرح نمی‌کند. او می‌گوید چرا ایده تمرکز داشته باشیم؟ نقدی که می‌کند، این است که آموزش تربیت عامه ارجح بر تربیت و تحصیلات عالیه است و بحث خود را این‌گونه مستدل می‌کند که اگر ما ملتی داشته باشیم که جاهل باشد، آن‌گاه استبداد بر او تداوم پیدا می‌کند و استبداد منور هم در آن امکان‌پذیر می‌شود. روی این زمین که البته نخبه‌گراییانی دارد، به‌عنوان جاهل ارزیابی‌اش می‌کند (یعنی مردمانی که احتیاج به تربیت دارند)، حتی نخبگانی که مشروطه‌خواه و ترقی‌خواه و ضداستبداد باشند نیز عملا امکان این را نخواهند داشت که مسیر دیگری را طی کنند. دعوی او روی این بحث بنا شده که اتفاقا در سال ۱۲۰۴ یعنی تاج‌گذاری رضاشاه، طرح می‌کند که چگونه ما باید ملت داشته باشیم که استبداد را ناممکن کند. او در بستر مشروطه فکر می‌کند که چرا مشروطه موفق نشد. تاکتیک‌های مختلف را بررسی کرده؛ اینکه باید به ایلات و عشایر رجوع کرد، به علما رجوع کرد و… هیچ‌کدام از اینها تمربخش نبوده و همه زمین می‌خورد. من وقتی دارم اینها را برجسته می‌کنم، به این فکر نیست که خودم

ناصرالدین‌شاه این مسئله با معضل روبه‌رو می‌شود، آرام آرام زمینه‌های شکل‌گیری آن چیزی به وجود می‌آید که توکل‌ی‌طرقی اسمش را می‌گذارند نفس مشروطه‌خواه؛ یعنی نفسی که دارد نگاه را از بالا برمی‌گرداند به ملت، به ملت نگاه می‌کند و می‌خواهد ملت را به بازی بیاورد. از طریق ملت می‌خواهد دولت مدرن را بسازد. تقی‌زاده یکی از مهم‌ترین نمایندگان این نفس است. این سوزه است که دارد تلاش می‌کند چنین چیزی را ممکن کند؛ اما فروغی در کجا قرار می‌گیرد؟ فروغی به نظر می‌آید همچنان در بستری قرار گرفته که از بالا به پایین نگاه می‌کند. اگر از این منظر به قضیه نگاه کنیم، نزاع میان تربیت عامه و تحصیلات عالیه بازتولید دعوائی است که در آن مقطع تاریخی اتفاقا بر سر این موضوع صورت می‌گیرد که از بالا به پایین نگاه کنیم یا اینکه نه، پایین‌ر از هنوز به‌نوعی در ذهن داشته باشیم؛ هرچند مشروطه شکست خورده است. ایده تربیت از پایینی که تقی‌زاده مطرح می‌کند، تلاشی است در راستای همچنان زنده‌نگه‌داشتن نفس مشروطه‌خواه در مقابل نگاهی که در واقع می‌توانم بگویم از همان منظر پدر تاجدار و از منظر تنظیمات دارد نگاه می‌کند. فروغی در سنتی بحث می‌کند که پیشینه‌اش برگردانده می‌شود به امیرکبیر، سپهسالار و صدراعظم‌هایی که نماینده ایده تنظیمات و اصلاحات بودند. او هم در ادامه همان نگاه است که با توجه به جایگاه خانوادگی‌اش اصلا هم چیز عجیبی نیست. اینها دو گرایش هستند. دارم یک چیز را برجسته می‌کنم و آن اینکه دعوی آنها شرق و غرب نیست، دعوی اسلام و اروپا نیست، دعوی مشروطه‌خواهی و تنظیمات است که در اینجا تقابل را برقرار کردم. ضمن اینکه ابتدای صحنه گفتم قدیم این است که از تقی‌زاده دفاع کنم و این قصد را همچنان دارم؛ ولی در جایگاه تقی‌زاده خودم را نمی‌بینم. تقی‌زاده نماینده یک چیز دیگر هم هست، او نماینده نفس مشروطه‌خواهی است که ناامید شده. نماینده نفس مشروطه‌خواهی است که خودش را شکست‌خورده ارزیابی می‌کند. هنوز ته دلش این است که چه کنیم که پروژه مشروطه تحقق یابد؛ ولی دارد از منظر نخبه ناامیدی به قضیه نگاه می‌کند که می‌خواهد از بالا کاری انجام دهد. من با قسمت اول مقدمه شما موافق هستم که در واقع

این به نظر من اساس بحث تقی‌زاده است که در این کتاب کم می‌شود و می‌رود ذیل اینکه او غرب‌گرایانه اروپا را گرفته و می‌خواهد ما را مثل اروپا کند. درحالی که تقی‌زاده در برخی موارد فرنگی‌مایان و فکلی‌ها را نقد می‌کند. تصویری که از تقی‌زاده وجود دارد، این است که او خودش رأس فکلی‌هاست. درحالی‌که اینجا دارد به‌طور مصرح و مشخص فکلی‌ها را نقد می‌کند. می‌گوید فکلی‌ها چه کسانی هستند؟ آنهایی که می‌فرستیم خارج تحصیل می‌کنند و برمی‌گردند، حتی اگر ترقی‌خواه، مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب باشند، وقتی با وضعیتی روبه‌رو می‌شوند که نمی‌توانند در آن کاری کنند، ناامید می‌شوند و این عمل‌ا این زمینه فکلی‌شدن‌شان است. چون نسبت به زمینی که می‌خواستند در آن تغییر ایجاد کنند، ناامید می‌شوند. ما نمی‌توانیم درباره تقی‌زاده این بحث را بکنیم که

گرفتار غرب‌زدگی است و به میراث ملی توجهی ندارد. اصلا به نظر من مسئله اشتباه است. در این مورد فروغی هم نقدی به‌جز این ندارد. فروغی هم دقیقاً دارد همین نقد را می‌کند. به یک معنا فروغی می‌خواهد آن سنت را از دست به‌اصطلاح سنت‌گرایان در بیاورد و فرهیخته کند و در خدمت ساختن دولت قرار دهد. توجه تقی‌زاده چندان به این وجه نیست، نه اینکه آن وجه را نمی‌شناسد، به این وجه چندان توجه نمی‌کند؛ چون آن را تجربه کرده و تنش به تن انقلاب مشروطه خورده و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آدم‌های انقلاب مشروطه دارد از منظر انقلاب مشروطه بحث را مطرح می‌کند.

نفس مشروطه در مقابل ایده تنظیمات
به این موضوع توجه نمی‌شود که از نظر تقی‌زاده وقتی درباره ترقی و پیشرفت کشور حرف می‌زنیم، باید به سراسر کشور نگاه کنیم. نمی‌شود فقط از تهران به قضیه نگاه کرد. باید به عموم نگاه کرد و آن وقت نقاط مختلف کشور مهم می‌شوند. این نگاه آدمی است که در انقلاب مشروطه در مجلس اول و دوم مهم‌ترین نماینده مدافع ایده انجمن‌های ایالتی و ولایتی بوده است. از این بحث می‌خواهم به چه نتیجه‌ای برسیم؟ می‌خواهم دو لحظه را برجسته کنم؛ یعنی بگویم که آنها دارند در بستر انقلاب مشروطه بحث می‌کنند، نه در دعوی‌ای شرق و غرب. بر سر اینکه باید به غرب برسیم، توافق عام وجود دارد. بر سر ایده ترقی توافق عام وجود دارد. اما اختلاف کجا به وجود می‌آید؟ به نظر من اختلاف در دو نگاه است. اگر بخوام از مفهوم‌سازی‌های توکل‌ی‌طرقی استفاده کنم، ما اینجا با تقابل ایده پدر تاجدار از یک طرف و نفس مشروطه از طرف دیگر روبه‌رویم. تقی‌زاده همچنان برجسته‌ترین نماینده نفس مشروطه‌خواه است. توکل‌ی‌طرقی می‌گوید بنا قبل از انقلاب مشروطه ما وضعیتی داریم که تلاشی صورت می‌گیرد به سمت اینکه شاه را تبدیل کند به یک پدر تاجدار کشور که فرزندان خودش (کشور و سلاکانش) را هدایت کند به سمت آینده بهتر، در واقع شاه باید در جایگاهی قرار گیرد که دولت مدرن، دولت-ملت را امکان‌پذیر کند. ایده اصلاحات امیرکبیر و تنظیمات سپهسالار در واقع سوگیری‌شان این است که این اتفاق بیفتد. وقتی که عملا در دو دهه آخر

مردم

کیهان از آغاز تا امروز

● آیا کیهان آغازی داشت؟ جهان ستارگان و خورشید و زمین و آسمان چگونه پدیدار شد؟ انسان چگونه به وجود آمد؟ اینها سوالاتی است که قدمتی به اندازه تاریخ انسان خردمند دارد و در اسطوره‌های کهن، مذاهب مختلف، فلسفه و علم جدید پاسخ‌های متفاوتی داشته است. اکنون به مدد یافته‌های دقیق علمی می‌دانیم که ۱۴ میلیارد سال پیش و با رخداد مه‌بانگ (بیگ‌بنگ) گیتی و فضا و زمان پدیدار شدند. سپس ذرات بنیادی پدید آمد که دارای جرم بودند. چهارمیلیارد و ۶۰۰ میلیون سال پیش خورشید و چهارمیلیارد و ۵۰۰ میلیون سال پیش کره‌ای آتشین شکل گرفت که زمین نام دارد. کره ماه هم ۲۰ میلیون سال دیرتر پدیدار شد. چهارمیلیارد و ۴۰۰ میلیون سال پیش سرتاسر کره زمین از آب پوشیده شد؛ آبی که نه لال، بلکه سوبی غلیظ و جوشان آکنده از مواد کشنده شیمیایی بود. چهارمیلیارد و ۲۰۰ میلیون سال پیش و در همین آب، حیات پدیدار شد. سهمیلیارد و ۹۰۰ میلیون سال پیش نخستین یاخته شکل گرفت. سهمیلیارد و صد میلیون سال پیش میدان مغناطیسی زمین شکل گرفت. پیدایش این میدان، حفظ جو کره زمین و نیز سیال‌بودن آب آن را امکان‌پذیر کرد. دومیلیارد و ۴۰۰ میلیون سال پیش اکسیژن در جو پدیدار شد و ۷۰۰ میلیون سال پیش نخستین حیوان و ۵۳۵ میلیون سال پیش نخستین ماهیان پدیدار شدند. ۳۷۵ میلیون سال پیش گروهی از ماهیان به خشکی آمدند و به خزندگان تکامل یافتند و ۲۲۰ میلیون سال پیش از شاخه‌ای از خزندگان، پستانداران پدیدار شدند. سه میلیون سال پیش نخستین انسان‌های انسانی پدیدار شد. ۲۵۰ هزار سال پیش گونه انسان امروزی پدیدار شد و ۵۰ هزار سال پیش انسان مدرن، انسانی که توانایی گفتار و ایجاد فرهنگ دارد، پدیدار شد و نخستین آثار مکتوب پدید آمد.

در یکی، دو دهه گذشته انتشار کتاب‌های عامه‌پسند با موضوع تاریخ مختصر جهان و کیهان رواج یافته که معروف‌ترین آنها کتاب «تاریخ مختصر زمان» با عنوان فرعی «از مه‌بانگ تا سیاه‌چاله‌ها» اثر مشهور استیون هاوکینگ است که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد و به‌عنوان پرخونده‌ترین کتاب کیهان‌شناسی شهرت یافت و به بیش از ۳۳ زبان از جمله فارسی ترجمه و منتشر شد. هاوکینگ در این کتاب با زبانی ساده به بازگویی داستان جهان می‌پردازد. آخرین کتابی که در این زمینه شهرت جهانی یافت «انسان خردمند: تاریخ مختصر بشر» نوشته یووال نوح هراری بود که در سال ۲۰۱۱ منتشر شد. این کتاب با دو ترجمه به فارسی هم ترجمه شد و با استقبال زیادی در بازار نشر روبه‌رو شد. به‌تازگی نیز کتابی با عنوان «از مه‌بانگ تا انسان؛ سسمفونی پیدایش» تألیف احمد معافی و به همت نشر سپهر خرد منتشر شده که به همین ساق نوشته شده است. از این نویسنده پیش‌ازاین کتاب و مقالاتی به زبان انگلسی و ژاپنی منتشر شده است. موضوع کتاب بیان چگونگی پیدایش انسان است. در فرایند توضیح، نویسنده به ناچار وارد مقوله‌هایی مانند اختراشناسی، فیزیک کوانتوم، زمین‌شناسی، شیمی، علم ژنتیک و… شده است. تکت تک مقوله‌های گفته‌شده مباحث پیچیده‌ای هستند و پیچیده‌تر از همه آنها چگونگی تکامل (فرگشت) است که موضوع اصلی کتاب است. هرچند برخی نوشته‌های دشوار در کتاب وجود دارد (که پیچیده‌ترین آنها به پیوسته‌های کتاب انتقال یافته)، اما کوشش نویسنده بر این است که مطالب ساده نگاشته شده و حتی برای دانش‌آموزان دوره دبیرستان قابل‌درک باشد. باوجوداین نویسنده در پیشگفتاری می‌نویسد که دانش‌پژوهان و استادان علوم زیست‌شناسی هم نکات جذاب و جدیدی در این کتاب خواهند یافت.

نویسنده توضیح می‌دهد که هم‌اکنون ما با یک انفجار بزرگ در علوم مواجه هستیم. در همه جنبه‌های مربوط به زیست‌شناسی و فرگشت، بررسی درستی یا نادرستی داده‌هایی که زیست‌شناسان و دیرینه‌شناسان در خلال دهه‌های گذشته و از روی سستگاه‌رها و سایر منابع به آن رسیده‌اند، از زاویه ژنتیکی آغاز شده است. هم‌زمان هروزه کشف جدیدی اعلام می‌شود. کوشش نویسنده بر این بوده که محتویات کتاب بسر مبنای آنچه دانش بشری در پایان سال ۲۰۱۸ به آن رسیده و از آخرین منابع دانشگاهی باشد؛ بااین‌حال تأکید می‌کند زمانی که این کتاب در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد، ممکن است واقعیت برخی از داده‌های گفته‌شده تغییر یافته باشد. در نگارش این کتاب روش ویژه‌ای به کار برده شده است. بخش اصلی کتاب که بیش از یک‌سوم محتوای کتاب را در بر گرفته، فرایند پیدایش از کیهان تا انسان را بیان کرده و موضوع اصلی کتاب است. نوشته‌هایی با زمینه رنگی نیز وجود دارد که در ۱۳ بخش مختلف تنظیم شده‌اند و مقالاتی هستند که به درک دقیق‌تر نوشته‌های اصلی کمک می‌کنند. درعین‌حال خود مقوله‌های جداگانه‌ای هستند که هریک تقریبا پیوسته بوده و خواننده می‌تواند آنها را مستقلا مطالعه کند.

از مه‌بانگ تا انسان؛ سسمفونی پیدایش
احمد معافی
ناشر: سپهر خرد
چاپ اول: ۱۳۹۸

